

موضوع: نقد و بررسی تفسیر بیان السعاده

سخنران: حجت الاسلام رضا داوودی

تاریخ: ۱۴۰۴/۶/۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كن لوليک الحجة ابن الحسن صلواتک علیه وعلى آباءه فى هذه الساعة وفى کل ساعة

ولیا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعینا حتى تسکنه ارضک طوعا وتمتعه فیها طویلا

با عرض سلام و احترام خدمت اساتید، مهمانان ارجمند و کلیه عزیزانی که به صورت مجازی در خدمتشان هستیم. در این نشست علمی گرد هم آمده‌ایم تا در مورد یکی از مباحث مهم تصوف گفتگو کنیم.

با عرض سلام و احترام خدمت اساتید، مهمانان گرامی و تمامی عزیزانی که از طریق مجازی در این نشست حضور دارند. از جانب تمام کسانی که در برگزاری این جلسه ما را یاری کردند و همچنین از عزیزانی که در این نشست حضور یافتند، صمیمانه تشکر می‌کنم. این جلسه، اولین جلسه از نشست‌های کارگروه نقد تصوف موسسه است. عنوان این نشست، «نقد و بررسی تفسیر بیان السعاده از منظر کلامی» است که توسط برادر عزیزمان، جناب آقای رضا داوودی ارائه خواهد شد. با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد، به استقبال صحبت‌های ایشان می‌رویم:

«اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن اعدائهم اجمعين.»

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين. الحمد لله رب العالمين و عرض سلام و وقت بخیر خدمت عزیزان، چه به صورت حضوری و چه کسانی که به صورت مجازی پیگیر بحث ما هستند. امروز ان شاء الله درباره یکی از مهم‌ترین مسائلی که از دیرباز مورد نقد فقها، متکلمین و حتی مفسرین نسبت به جریان تصوف بوده، صحبت خواهیم کرد؛ مسئله‌ای که نوع مواجهه صوفیه با متن اصلی مسلمین یعنی قرآن کریم است.

می‌دانیم که صوفیه اصولاً به باطنی‌گرایی شناخته می‌شوند و اهل باطن هستند و از ظاهر عبور می‌کنند. در مواجهه با قرآن کریم نیز همین رویه را ادامه داده و از منظر باطن، قرآن را کشف، شهود، تفسیر و تاویل می‌نمایند. این شیوه تاویل‌گرایی از دیرباز مورد نقد شدید قرار گرفته و گاهی منجر به تکفیر صوفیه توسط فقها شده است.

برای روشن‌تر شدن موضوع، برخی از عبارات بزرگان را در این زمینه خدمت شما عرض می‌کنم. حتی کسانی که مشرب عرفانی دارند نیز نقدهایی بر نحوه برخورد صوفیه با قرآن ارائه کرده‌اند. برای مثال، علامه طباطبایی، صاحب «المیزان»، درباره جریان‌های فکری در مواجهه با تفسیر و تاویل قرآن می‌فرمایند که صوفیان، از آنجا که به سیر و سلوک در باطن آفرینش مشغول بودند و به آیات انفسی توجه داشتند و نه به عالم ظاهر و آیات آفاقی، در تحقیقات خود تنها به تاویل پرداختند و تنزیل، یعنی توجه به ظاهر قرآن، را رها نمودند. این امر موجب شد که مردم جرأت پیدا کنند و به تاویل‌گرایی روی بیاورند.

بالاخره ایشان، به عنوان کسی که هم دأب عرفانی و هم دأب فلسفی دارد، نظرشان این است که صوفیه نسبت به بحث تاویل، ظاهر را رها کرده و اهل تاویل‌گرایی بودند.

آیت الله صافی گلپایگانی یک عبارتی دارند که با دید نقادانه به نگرش صوفیه در خصوص تاویل قرآن پرداخته است. ایشان می‌فرمایند: «کیست که نداند زبان وحی و قرآن و حدیث، زبان ابن فارض، جامی، ابن عربی و دیگران از عرفای اصطلاحی و فلاسفه نیست.» ایشان به تضاد کامل رویکردهای عرفانی و فلسفی اشاره می‌کنند و مثال‌هایی از تاویلات ملا عبدالرزاق کاشی را می‌آورد و ردّ می‌کند.

همچنین، آقای مرعشی در نقد صوفیه چنین می‌فرمایند که «مصیبت صوفیه بر اسلام اعظم مصائب است» و اشاره دارند که تاویل‌گرایی صوفیه باعث شده بنیان اسلام آسیب ببیند. یکی از دلایل اصلی این نقد، همین تمایل صوفیه به تاویل و دوری از

ظواهر آیات قرآن است که اغلب بدون قاعده و مبتنی بر دیدگاه‌های شخصی صورت می‌گیرد.

آقای یثربی نیز عبارتی دارند که می‌تواند چکیده‌ای از نقدهای ما نسبت به تفسیرهای عرفانی باشد. ایشان می‌فرمایند که نمونه‌های زیادی از تفسیرهای عرفانی عرفا وجود دارد که با عقل و منطق سازگار نیستند. از جمله این تفسیرها می‌توان به تفسیر ابن عربی، تفسیر سهل تستری، «لطائف الاشارات» قشیری، «حقائق التفسیر» سلمی که برخی آن را به امام صادق منسوب می‌داشتند و بی‌تردید دروغ است، «عرائس البیان فی حقائق القرآن» از روزبهان بقلی شیرازی، «اعجاز البیان فی کشف بعض اسرار ام القرآن» اثر صدرالدین قونوی و «بیان السعاده» تألیف آقا ملا سلطان محمد گنابادی اشاره کرد.

تفسیرهای عرفانی، در آنجا که به تاویل‌های عرفانی آیات قرآن می‌پردازند، از مدار عقل و منطق خارج شده و به بی‌بندوباری در تفاسیر آیات قرآن منجر می‌شوند. این عبارات نشان می‌دهد که از دید فقها، متکلمین و صاحبان اندیشه، تفسیری که صوفیه از قرآن ارائه می‌دهند، تفسیری تاویل‌گرایانه و مبتنی بر باطن‌گرایی خاص خود است؛ نتیجه آن نیز خارج شدن قرآن از ظاهر و ایجاد بی‌بندوباری در تاویلاتی است که حتی در جامعه ما نیز قابل مشاهده است.

این نکته اولیه، ضرورت بحث و فضایی که در آن بحث خود را پیگیری خواهیم کرد، برای عزیزان روشن می‌سازد.

نکته بعدی آن چیزی است که ما در این جلسه قصد داریم به آن پردازیم، تفسیر «بیان السعاده» است. تفاسیر عرفانی تقریباً همه از یک رویه پیروی می‌کنند، اما خود تفسیر «بیان السعاده» دارای یک یا دو خصوصیت است که آن را متمایز می‌سازد. یکی از این خصوصیات این است که منتسب به تشیع است؛ نویسنده سعی کرده است بر مبنای تشیع، قرآن را تفسیر و تاویل کند. شاید پیش از این، ما تفاسیری با این جامعیت نداشته‌ایم؛ یعنی تفاسیر پیشین بر مبنای تشیع ناقص بوده و تمام قرآن را پوشش نمی‌دادند، اما این تفسیر از سوره حمد آغاز می‌شود و تا سوره ناس، همه آیات قرآن کریم را مورد تفسیر قرار داده است. این ویژگی، هم جامعیت و هم مبنای تشیعی آن را نشان می‌دهد و باعث می‌شود تفسیر «بیان السعاده» تفسیر خاصی باشد. اگر کسی این تفسیر را به درستی بخواند و نقد نماید، می‌تواند به تمام مبانی تفسیر شیعی صوفیانه مسلط شود و آن را نقد کند.

نکته دیگری که پیش از ورود به بحث لازم است ذکر شود، مسئله نویسنده تفسیر است. آیا نویسنده واقعی «بیان السعاده» خود ملا سلطان محمد گنابادی است یا خیر؟ این موضوع از گذشته مورد بحث بوده و بین اهل کتاب‌شناسی اختلاف نظر وجود دارد. برخی به شدت این انتساب را رد می‌کنند و معتقدند نویسنده شخصی به نام احمد بهائیمین از هند بوده است؛ از جمله احمد منزوی و شیخ صاحب ذریعه. برخی دیگر، در نهایت قائل به این هستند که احتمال دارد تفسیر متعلق به ملا سلطان محمد باشد، اما در برخی اقوال، این مسئله که نویسنده خود ملا سلطان محمد نیست مطرح شده است. یکی از دلایل این گروه، شباهت بیش از حد این کتاب به آثار همان بهائیمیه است که نمی‌تواند تصادفی باشد و نشان می‌دهد کتاب انتحال شده و به نام خود ایشان ثبت گردیده است.

برخی دیگر معتقدند که اصلاً ملا سلطان محمد گنابادی در حدی نبوده که بتواند چنین تفسیری را تألیف کند. اما نمی‌توان روی این موضوع مانور زیادی داد، زیرا تفسیر، از حیث قوت علمی، چندان برجسته نیست و کسی که با تفاسیر تاویل‌گرایانه صوفیه آشنا باشد، حتی با سطحی از آشنایی، می‌تواند یک تفسیر سی جلدی تألیف کند.

هدف ما نقد کتاب است؛ نویسنده هر کسی باشد، اولویتی ندارد. اما اگر انتساب آن به ملا سلطان محمد را بپذیریم، بهتر است؛ زیرا او از بزرگ‌ترین صوفیان گنابادی است و نقد این کتاب، نقدی بر گنابادی نیز محسوب می‌شود.

ساختار تفسیری آن بدین صورت است که پیش از ملا سلطان، تفاسیر «محیط الاعظم» سید حیدر آملی و برخی آثار ملا صدرا مهم‌ترین تفاسیر در حوزه تاویل‌گرایی عرفانی صوفیانه بوده‌اند، اما کامل نبوده‌اند. تنها این تفسیر، تفسیر کامل و جامعی از تمام قرآن کریم است. محتوای کتاب شامل ۱۴ مقدمه است که ملا سلطان در ابتدای تفسیر بیان می‌کند و چارچوب‌های نظری و معیارهای تفسیری خود را مشخص می‌کند. برای فهم درست تفسیر، مطالعه این ۱۴ مقدمه ضروری است، اگرچه بسیار دشوار

است.

خواندن تفسیر عرفانی، حتی از برخی رمان‌های پلیسی هم دشوارتر است. برای درک منظور نویسنده، باید مطالب مختلف را بررسی، تفسیر و تحلیل کرد. گاهی اوقات به نظر می‌رسد خود مفسر نیز نمی‌داند منظورش چیست. گرایش کتاب، گرایش عرفانی-روایی است و با اینکه اصل در معرفت‌شناسی صوفیه بر کشف و شهود است، مسائل کشف و شهودی در این تفسیر کم است و تمرکز بیشتر بر تاویل عرفانی آیات و روایات است.

در مواردی، نویسنده از روایات استفاده می‌کند، اما بدون اعتبارسنجی درست؛ روایات ضعیف یا حتی جعلی را به‌کار می‌گیرد و آن‌ها را بر اساس پیش‌فرض‌های ذهنی خود تاویل می‌کند. در این زمینه، گروه صوفیه، به‌ویژه حشوی‌ترین گروه، از این شیوه به شدت بهره می‌برد.

با این حال، گرایش کلی کتاب روایی است؛ در آغاز سوره‌ها نام سوره، تعداد آیات، مکی یا مدنی بودن، گاه فضیلت و ثواب تلاوت، نقل قرائت‌های مختلف و اشاره به شأن نزول آیات ارائه شده است. همچنین توجه به معانی الفاظ، صرف و نحو، فصاحت و بلاغت در کتاب بسیار مشهود است. حتی می‌توان برخی بخش‌های کتاب را در دسته تفاسیر ادبی قرار داد تا تفاسیر عرفانی، زیرا توجه به مسائل ادبی در آن بسیار پررنگ است.

یکی از آن جذبه‌هایی که ما را، به‌ویژه قلم‌ها را، بسیار درگیر می‌کند، این است که کسی بتواند وجوه ادبی یک مسئله را به‌خوبی مطرح کند. این امر به‌خودی‌خود یک حسن است. لذا یکی از معاصرین، وقتی می‌خواهد تفسیر ملا سلطان را معرفی و تمجید کند، به همین موضوع، یعنی فصاحت و بلاغت و ادبیات عرب این کتاب، اشاره ویژه دارد.

تحقیقاتی نیز، هرچند گاه به‌صورت محدود، در این کتاب انجام شده است؛ جایی که نویسنده می‌خواهد مطلب خاصی را بیان کند یا برداشت خود را ارائه دهد، تحقیقات خود را ارائه می‌کند و از آن بهره می‌برد. یکی از ویژگی‌های برجسته این تفسیر، تأثیرپذیری قوی آن از اندیشه‌های ابن عربی و ملا صدرا است. اصولاً شارحان معاصر، اقوال گذشتگان را شرح می‌دهند، گاهی با تبیین نادرست یا با رویکرد شخصی خود. این رویکرد شخصی نیز جالب توجه است؛ گاهی عبارت‌ها با توضیحی دیگر بیان می‌شوند و ما به دلیل ذهنیت شیعی خود، حسن ظن زیادی نسبت به نویسنده داریم و برداشت خود را با آن ترکیب می‌کنیم تا مطلب مورد نظر را استخراج کنیم.

تأثیر اندیشه‌های ابن عربی و ملا صدرا در تفسیر «بیان السعاده» بسیار قوی است. وحدت وجود در این تفسیر بسیار پررنگ است و بسیاری از آیات قرآن را بر اساس همین وحدت وجود تفسیر و تبیین می‌کند. تاویلات رمزی و ذوقی در این تفسیر فراوان است و گاه تاویلات بعید و غیرمانوس نیز دیده می‌شود.

به‌عنوان نمونه، در بحث‌های رمزی و ذوقی، داستان‌هایی مانند حضرت آدم و حضرت حوا و جریان خروج حضرت آدم از بهشت، همه در فضایی نمادین و نمایشی ارائه می‌شوند؛ حضرت آدم نماد نفس مطمئنه است و حضرت حوا نماد نفس لوامه و امثال آن. تمامی این موارد در وادی نمادین بودن و تاویلات ذوقی و گاه خلاف ظاهر آیات و روایات بیان شده‌اند.

اما مهم‌ترین ویژگی این تفسیر، تفسیر و تاویل قرآن کریم بر معیار ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است؛ ستون اصلی این تفسیر همین موضوع است. تمامی مباحث حول محور ولایت تبیین و تفسیر می‌شوند و هر جا وارد مطلبی می‌شود، بحث ولایت مطرح می‌شود. ان‌شاءالله در بخش ولایت توضیحات بیشتری ارائه خواهد شد؛ هم در مورد ولایت اهل بیت علیهم‌السلام و هم در مورد ولایت مشایخ و اقطاب صوفیه. البته عمده مباحث نوآوری خاصی ندارد، جز یک مورد که ان‌شاءالله بیان خواهد شد.

عمده نقدهایی که ما قصد داریم به این تفسیر وارد کنیم، در دو محور است: یکی بحث وحدت وجود و فنا فی‌الله و دیگری بحث ولایت. در بحث وحدت وجود و فنا فی‌الله، این موضوع دارای ۱۸ تا ۲۰ تعبیر است. هرچند تعبیر مختلف است، اما عمده قرائن و مسائلی که ما را به نظریه مورد نظر می‌رساند، لوازم بحث است. در تفسیر «بیان السعاده» برخی لوازم باطل وحدت وجود

پذیرفته شده است، لوازمی که طبق معیار ثقلین باطل و انحراف محسوب می‌شوند.

یکی از عبارات نویسنده در باب وحدت وجود و فنا فی الله چنین است: «یک جنبه نفسانی وجود دارد که به واسطه آن افعال را به خود نسبت می‌دهد و یک جنبه الهی که به واسطه آن فعالیت دارد. در مقام فنا فی الله، فرد نمی‌تواند فعل را به خود نسبت دهد زیرا فانی است و متوجه آن نیست. سپس در مرحله بقا بالله، برای کثرات وجود مستقلاً قائل نیست و وجود خود را از وجود خدا جدا نمی‌بیند.»

در ادامه، نویسنده به بحث شطحیات در وحدت وجود اشاره می‌کند و می‌گوید که برخی از بزرگان صوفیه در مقام فنا فی الله عبارات صادر کرده‌اند که ظاهر آن وحدت وجود ممنوعه است، اما از آنجا که در مرحله فنا فی الله صادر شده، اشکالی ندارد؛ مشابه عباراتی که از ابن عربی نقل شده است.

برای ارجاع دقیق، این عبارت در جلد دو، صفحه ۲۳۰ و همچنین جلد دو، صفحه ۷۳۷ در ذیل بحث فنا و وحدت وجود آمده است.

یک بحثی را ایشان مطرح می‌کند در مورد عبادت تکوینی. عبادت تکوینی را مطرح می‌کند و می‌گوید: اجزای عالم مظاهرند برای خداوند متعال، برای اسمای الهی. حال چه لطفیه و چه قهریه. بنابراین هر کسی که هر چیزی را در عالم عبادت کند، در واقع تکویناً عبادت خداوند را انجام می‌دهد. یعنی حتی خودش تصریح دارد و در تفسیر مثال می‌آورد؛ می‌گوید مانند وثنیه، کسانی که عبادت درخت و سنگ و نباتات می‌کنند، برخی هندوها که عبادت حیوانات انجام می‌دهند و امثال این‌ها. حتی فرج و ذکرپرستی در هند نیز، تکویناً عبادت خداست. و در نهایت می‌گوید: کلهم عابدون لله، همه این‌ها عبادت‌کنندگان خدا هستند. چرا؟ چون همه چیز در عالم مظاهر اسمای الهی است. هرچند در ادامه می‌گوید که چون به تکلیف خود عمل نکرده‌اند، ثوابی نمی‌برند و مستوجب عذاب نیز هستند؛ اما در تکوین عالم، این‌ها عبادت خدا را انجام می‌دهند.

این یکی از لوازم فاسده بحث وحدت وجود در تفسیر «بیان السعاده» است (جلد دو، صفحه ۴۳۷). ایشان عبارتی دارد که: کسانی که ناظر به اسمای الهی هستند و از نظر به آن غافل‌اند، «هو المجذوب الذی رفع القلم عنه و لا حکم له فی الکثرات و لا تکلیف». می‌گوید این افراد نه تکلیف دارند و نه حکمی، زیرا مجذوب‌اند و قلم از آن‌ها برداشته شده است. این نیز از لوازم باطل بحث فنا فی الله است. همچنین مفهوم فنای اسمایی را مطرح می‌کند که باز باطل است؛ زیرا بر اساس آن نمی‌توانیم در معارف دینی حکم الهی را نادیده بگیریم.

یکی دیگر از لوازم بحث فنا و وحدت وجود، مسئله جبر است. ایشان در جای‌جای تفسیر خود می‌گوید که جبر باطل است، تفویض باطل است و امر بین الامرین مطرح است؛ اما به نظر می‌رسد ذهنیت صوفیانه ایشان موجب می‌شود در مباحث عرفانی از مدار عقل، منطق و شرع خارج شود. به عنوان نمونه، در جلد اول، صفحه ۴۹ می‌گوید: باید به جایی رسید که فعل را مطلقاً از خداوند متعال ببینید و فعل را از غیر خدا نبینید. حتی اگر تصور کنید فاعل شیطانی داریم و فاعل الهی، این ثنویت است و چنین چیزی وجود ندارد. اگر توفیق یابید، از نسبت دادن افعال به شیطان پرهیز می‌کنید و فعل را مطلقاً از رحمان می‌بینید، چه در مظهر الهی باشد و چه در مظهر شیطانی. معنای «لا حول و لا قوه الا بالله» در همین جا فهمیده می‌شود و این نتیجه باید از طریق سلوک حاصل شود، نه از طریق قاعده روایی یا آیه.

در جای دیگر، جلد اول صفحه ۲۱۹، این بحث مطرح شده است که از منظر وحدت وجود، موضوع جبر و اختیار سالبه به انتفاع است. بندگان در افعال خود مجبور نیستند، زیرا جبر مستلزم وجود اجبارکننده‌ای غیر از مجبور است، در حالی که در عالم جز خداوند متعال صاحب اراده و قدرتی وجود ندارد. تمامی این‌ها از لوازم باطل وحدت وجود و فنا در تفسیر «بیان السعاده» است. از جمله این لوازم باطل می‌توان به بحث جبر، ترک شریعت و ساقط شدن تکالیف اشاره کرد.

در بحث اسماء و صفات، ایشان معتقد به اراده ازلی و ابدی است، حال آن‌که در کلام ما، اراده صفت فعله است، نه ذات، و

ازلی و ابدی نیست؛ خدا هرگاه بخواهد کاری انجام می‌دهد و هرگاه نخواهد، انجام نمی‌دهد. در تفسیر «بیان السعاده» نیز همین رویکرد دیده می‌شود که اراده ازلی و ابدی به صفات ذات نسبت داده شده است.

اما مهم‌ترین و ریشه‌ای‌ترین موضوعی که ملا سلطان گنابادی یا صاحب «بیان السعاده» به آن پرداخته، بحث ولایت است. ایشان دو نوع ولایت را مطرح می‌کند: ولایت اهل بیت و ولایت مشایخ صوفیه؛ این دو مسئله به شدت به هم گره خورده‌اند و تفکیک آن‌ها ممکن نیست. عبارات بسیار مغلق و پیچیده است و برای فهم دقیق، نیاز است چند مطلب را با هم مطالعه و تحلیل کرد. نکته مهم در بحث ولایت، تأثیرپذیری زیاد از عرفان نظری ابن عربی و همچنین غلو در مفهوم ولایت است که به عنوان یک اصل در این تفسیر قابل مشاهده است.

حال می‌خواهم در همین دو محور عرضی مطالب خود را خدمتتان ارائه کنم. اولاً تعریف ولایت را بیان کنم. این خاص‌ترین موضوعی است که تقریباً صاحب تفسیر «بیان السعاده» در تفسیر خود مطرح کرده است. سایر مباحث ممکن است تکراری باشد، اما این موضوع کاملاً متفاوت است. تعریفی که ایشان از ولایت ارائه می‌دهد، با تعاریف دیگران، چه شیعه و چه غیر شیعه، زمین تا آسمان تفاوت دارد و دارای لوازم و شروطی است که با دیگر تعاریف همخوانی ندارد.

ایشان ولایت را چنین تعریف می‌کند: ولایت یک صورت بیعت خاص ولوی است، که به آن ولایت در عرف خاص و نیز ولایت تکلیفی گفته می‌شود. حال چگونه این ولایت حاصل می‌شود؟ یکی از شروط آن بیعت است. ایشان در آیات مختلف و در ذیل آیات مختلف تأکید می‌کند که تا بیعت صوری حاصل نشود، ولایت محقق نمی‌شود. بیعت شرط اساسی ولایت است و شدت تأکید ایشان در این مورد بسیار بالاست. حتی برای ولایت اهل بیت نیز این شرط مطرح است؛ یعنی فرد باید حتماً بیعت کند.

در شرایط غیبت امام زمان، قطب صوفیه نقش جانشین امام را ایفا می‌کند و بیعت با او موجب تحقق ولایت خواهد شد. بیعت ظاهری، زمینه ورود صورت ملکوتی ولی - که جانشین امام است - به قلب فرد را فراهم می‌کند. این ولایت، ولایت خاص ولوی است که با بیعت ظاهری حاصل می‌شود و نتیجه آن ورود صورت ملکوتی ولی در قلب است. این ولی کیست؟ امام و جانشین امام که همان قطب است. در مباحث فکر و ذکر صوفیه این موضوع توضیح داده می‌شود.

در تفسیر «بیان السعاده»، این مسئله در آیات مختلف مانند ذیل آیات سوره‌های مائده (۳ و ۷۷)، بقره (۳۱) و انعام (۸۴) مطرح شده است. در «ولایت‌نامه» ملا سلطان نیز همین تعریف آمده است؛ اما ایشان توضیح می‌دهد که پیوند ملکوتی که از طریق بیعت با شیخ معزز حاصل می‌شود، موجب تبدیل سیئات به حسنات می‌گردد. این نشان‌دهنده غلو در تعبیرات است.

عباراتی مانند مشیت، حقیقت محمدیه، الوهیت علی، ولایت مطلقه، اضافه اشراقیه حق تعالی، ربوبیت حق و مظهر تمام اسماء و صفات الهی در ادبیات این تفسیر و درباره اهل بیت علیهم السلام تکرار شده است. این‌ها همه نشان‌دهنده غلو نیست؛ غلو به معنای واقعی آن است و نباید صرفاً هر اشاره به مشیت یا جایگاه اهل بیت را غلو تلقی کرد. با این حال، برخی تعبیرات مانند بحث «الله» و «رب مضاف» که هر جا آمده، علی ابن ابی طالب تفسیر شده است، نشان‌دهنده عبارات غلوآمیز است. برای مثال، در آیه شریفه «ما قدروا الله حق قدره»، ایشان می‌گویند این «الله» منظور امیرالمؤمنین است. همچنین در روایت معروف «من عرف نفسه فقد عرف ربه»، ایشان می‌گویند «و اعرف نفسك تعرف ربك».

می‌گویند چون «رب مضاف» هر جا آمد، منظور امیرالمؤمنین است و «فانما هو لكون الامام ذات كل شیء»، یعنی امام ذات همه چیز است. این عبارتی که گفته شد، انسان را به سمت دیدگاهی سوق می‌دهد که برخی از افراد درباره سلطان محمد دارند؛ دیدگاهی که بحث علی‌اللهی‌ها، باییت، بهائیت و تصوف را تا حدودی در هم می‌آمیزد و می‌تواند نشان دهد که امام ذات همه چیز است، به‌ویژه ذات کسانی که با او بیعت کرده‌اند و ولایتش را پذیرفته‌اند. دلیل این امر آن است که «ربك» وجود دارد. هر جا «رب مضاف» آمده، منظور علی ابن ابی طالب است. این رویکرد در روایت و در قرآن کریم نیز مشاهده می‌شود. این تعبیرها در دسته

عناوین غلوآمیز قرار می‌گیرند و نمی‌توان به آن‌ها اعتبار داد. این موضوع در بحث مسئله ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است و تنها برای اشاره به مباحث انتقادی و نقادی از منظر کلامی مطرح شد.

یکی از بحث‌های عمده‌ای که ایشان مطرح می‌کند، صاحب «بیان السعاده» است. به نظر من، این تفسیر گویا نگاشته شده تا مسئله ولایت قطب را تثبیت کند. به عبارت دیگر، حتی ولایت اهل بیت علیهم‌السلام شاید صرفاً مقدمه‌ای است برای ایجاد بنیاد ولایت قطب. صاحب «بیان السعاده» بحثی را مطرح می‌کند با عنوان «جانشینان امام». در این بحث، فقها و عالمان ظاهر نقش نمایندگی از مقام رسالت را دارند و کار آنان نیز احکام ظاهری و مصالح اجتماعی است. به آنان «عالم» گفته می‌شود.

نمایندگان مقام ولایت با عنوان مشایخ اجازه ارشاد و متولی تهذیب اخلاق و سلوک باطنی هستند. برخی جانشینان، همان عالمان و فقها هستند که نماینده مقام رسالت محسوب می‌شوند. اما مقام ولایت شامل چه کسانی می‌شود؟ همان اقطاب صوفیه، کسانی که مدعی تهذیب اخلاق و سلوک باطنی هستند. به تاکید چندباره ایشان، که پیش‌تر در میان تمام فرق صوفیه با اختلافات مختلف قابل مشاهده است، می‌توان گفت که یک نکته مشترک وجود دارد: بدون شیخ، هیچ فردی قادر به سلوک نیست. سلوک معنوی، سلوک عبادی یا هر نوع سلوک دیگر، بدون اعانت و امداد یک شیخ ممکن نیست.

همچنین تأکید می‌کنند که این شیخ باید اتصال مستقیم به رسول‌الله داشته باشد؛ در غیر این صورت، اتصال قطع شده و سلوک به‌درستی تحقق نمی‌یابد. ایشان به نوعی ولایت اعتقاد دارند که هر جایی که امام حضور دارد، امام اصیل است. اما کسی که جانشین امام در امور سیر و سلوک و دیگر مسائل است، همان قطب محسوب می‌شود، نه فقط در مسائل سیر و سلوکی، بلکه حتی در مقامات دیگر.

ایشان یک بحثی را مطرح می‌کند و می‌گوید، وقتی بحث را مطرح می‌کنند، می‌گویند بینید هر کسی به مقام علم برسد، آن مقام علمی که به جزئیات علم دست می‌یابد، شامل چه کسانی است؟ یکی همان امام معصوم است که اصیل است، و دیگری همان شیخ و قطب است که جانشین امام محسوب می‌شود. این رویه و این دیدگاه در جای‌جای تفسیر صاحب «بیان السعاده» جاری شده است و تقریباً در تمام تفسیر او همین رویکرد مشاهده می‌شود.

برای مثال، وقتی به آیه «اهدنا الصراط المستقیم» مراجعه می‌کنید، ایشان این «اهدنا» را به گونه‌ای معنا می‌کند که می‌گوید: اگر مسلمان هستی اما به مقام ولایت نرسیده‌ای، یعنی «من را به مقام ولایت برسان». اگر به مقام ولایت رسیده‌ای اما به خدمت و بیعت قطب نرسیده‌ای و قطبت را نشناخته‌ای، «اهدنا الصراط المستقیم» به معنای رساندن من به ولایت این قطب و این شیخ است. در جای‌جای تفسیر، می‌توان این بحث ولایت اقطاب را مشاهده کرد.

لذا در اشتراک مقامات، بحث عصمت قطب نیز مطرح می‌شود. ایشان می‌گویند شیخ نباید نافرمانی شود و باید از او اطاعت مطلق داشت، زیرا او تنها دستور خدا را اجرا می‌کند و نه دستور نفس خود را. این مقام همان عصمتی است که مورد اشاره است. بنابراین، اطاعت مطلق از قطب و شیخ جزو اصول مسلم سلوک صوفیه است. بدون اطاعت مطلق از قطب، امکان صوفی شدن وجود ندارد. یکی از شروط اساسی صوفی شدن، پذیرش همین اطاعت مطلقه و تابع بودن از بحث عصمت است.

جالب آنکه ملا سلطان شرط صحت عمل را نیز بر همین اساس می‌داند. در بحث ولایت، انحرافات عدیده‌ای ایجاد می‌شود، زیرا قطب صوفیه در جایگزینی قطب امام معصوم، ولایتش را اعمال می‌کند. لذا می‌گویند هر کسی که نماز بخواند بدون تقلید از عالم مجاز، یعنی همان علمایی که احکام عبادی و مسائل اجتماعی را بیان می‌کنند، عمل او مقبول نیست. همچنین اگر کسی به ذکر قلبی پردازد بدون اجازه شیخ مجاز یا قطب مصطلح صوفیه، نماز و عبادت او حقیقی نیست و اصلاً عبادت او انکار می‌شود. شرط پذیرش و صحت اعمال نیز همین ولایت اقطاب صوفیه است.

این رویکرد تا بحث ارتداد نیز کشیده می‌شود. ایشان می‌گویند اگر کسی از دید و چشم شیخ بیفتد و از قطب جدا شود، حتی اگر تمام مشایخ عالم جمع شوند، قادر به اصلاح او نیستند؛ این فرد دیگر قابل اصلاح نیست. یکی از معانی مرتد نیز همین است؛

مرتد فطری که از اهل بیت یا قطب فاصله گرفته است. بحث توبه نیز مبتنی بر مشاهده ملکوت شیخ در سرزمین دل است؛ به این ترتیب توبه نیز با مسائل ولایت مشایخ صوفیه مرتبط می‌شود.

در پایان، ما به‌طور سریع و تیتروار در دو حوزه بحث توحید، یعنی وحدت وجود و فنا با لوازمش، از جمله جبر و اسقاط تکالیف، صحبت کردیم و همچنین بحث ولایت را مطرح کردیم. ولایت در «بیان السعاده» در مورد اهل بیت علیهم‌السلام دچار غلو و در مورد اقطاب نیز جایگاهی غلوآمیز دارد که با امامت و ولایت شیعی تعارض دارد. نمی‌توان پذیرفت که یک قطب، مقامات امام را تصرف کند، از جمله عصمت، شرط صحت اعمال، توبه یا ارتداد. این نمونه‌ها در این تفسیر ذکر شده و قابل تطبیق با شیخ و قطب صوفیه است.

در پایان، اگر توضیحات بیشتری نیاز باشد، در خدمت هستیم، استاد حسین‌زاده عزیز، و حاضران محترم نیز می‌توانند سوالات خود را مطرح کنند. درباره مطلب آخر در صفحه پایانی پاورپوینت، ایشان بیان می‌کنند که حتی اگر عملی مطابق با نظر مرجع تقلید انجام شود، باز هم صحیح نیست. در حالی که علمای ما نظر متفاوتی دارند: اگر عملی بدون تقلید انجام شود اما مطابق با اعلم باشد، عمل صحیح است. ایشان به دلیل تصور خود به عنوان مجتهد، رویکردی متفاوت دارد. بنابراین، در برخی موارد، چنین مطالبی نیز در سخنان ایشان مشاهده می‌شود. با توجه به محتوای این تفسیر، می‌توان بحث انتساب به ملا سلطان را تقویت کرد و این مطالب را کنار ولایت‌نامه قرار داد و پازل کلی مفهوم ولایت را بررسی نمود. البته ممکن است برخی انتحال‌ها در این روند وجود داشته باشد، اما به طور کلی امکان تطبیق و بررسی فراهم است.

سؤالی اگر داشته باشید؟ الحمدلله، همه آقایان حاضر از علما و ائمه هستند و معمولاً سؤال نمی‌کنند. اگر هم سؤال داشته باشند، اشکال می‌کنند. اشکال هم دارید، لطفاً مطرح بفرمایید، بله، در خدمتان هستیم. البته نباید هم اشکال کنند. لازم است یادآوری کنم که محتوایی که بیان شد مربوط به دو جلد از «بیان السعاده» است. بله، این مطالب نمونه‌هایی از آن دو جلد بود، ولی مبنای کلی ایشان نیز حول همین اصول است و در سایر تفاسیر نیز همین معیار را ادامه داده‌اند.

چیزی که در تفسیر «بیان السعاده» بسیار برجسته است و من تأکید می‌کنم، در سایر آثار صوفیان نیز به همین صورت مشاهده می‌شود، این است که گاهی خواننده احساس می‌کند متن مانند داستان‌های خیالی است و فهم آن دشوار است. عبارات و استدلال‌ها به گونه‌ای پیچیده و دشوار بیان شده که فهم کامل مطلب سخت است. این پیچیدگی عمدتاً برای حفظ مبانی و اصول کلی تفسیر است.

در بحث بیعت، یکی از نکات مهمی که در گنابادیه مورد تأکید است، بحث توبه است. این توبه نیز در تفسیر مورد اشاره قرار گرفته است. در بحث ولایت، بیعت همراه با توبه است؛ یعنی جز شروط بیعت صوری و ظاهری میان مرید و شیخ معزز که از طرف امام محسوب می‌شود، توبه نیز شرط است. در هر صورت، چه فرد گناهکار باشد و چه نباشد، هنگام مراجعه باید توبه کند. برخی از آداب دیگر نیز در این زمینه رعایت می‌شود، از جمله غسل مخصوص توبه و سایر اعمال مرتبط، به گونه‌ای که فرد پیش از ورود به این بیعت، حتی از ایمان و اعمال ظاهری خود نیز توبه کند.

از زحمات شما بسیار متشکرم. همچنین از موسسه که زمینه ارائه این مطالب را فراهم کرده‌اند، قدردانی می‌کنم. ان‌شاءالله بتوانیم در جلسات آینده نیز از حضور و دانش شما بهره‌مند شویم. لازم به ذکر است که این نشست‌ها سلسله‌وار بوده و در هفته‌های آینده نیز موضوعات دیگری در همین جلسات بیان خواهد شد و در خدمت بزرگان و عزیزان دیگر خواهیم بود.

جلسه را با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد به پایان می‌رسانیم

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجه و لعن أعدائهم أجمعین